

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

Literary-Cultural

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

ادبی فرهنگی

نویسنده: نعیم سلیمی  
۰۷ دسمبر ۲۰۲۳



نعیم سلیمی

## مولانا جلال الدین محمد بلخی معلم بشریت



مولانا جلال الدین محمد بلخی

بین جانسن درامه نویسپ، شاعر، بازیگر تیاتر و منتقد ادبی انگلیس، ویلیام شکسپیر (۱۵۶۴-۱۶۱۶) شاعر، نمایشنامه نویس و بازیگر دیگر تئاتر انگلیس را «انسان مشمول همه زمانه ها» نامید (شکوه های شکسپیر از شوکت سرمایه داری نوپیدا، نشریه هود Howd، نعیم سلیمی مؤرخ ۱۴۰۲/۸/۲۱)؛ در حالی که جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی شاعر بزرگ قرن هفتم هجری قمری برابر با اوایل قرن سیزدهم میلادی سده های طولانی قبل از شکسپیر انسانی بود فرا زمانی و فرا جغرافیائی متعلق به تمام میراث فرهنگ جهانی که می شود او را معلم بشریت خطاب نمود.

فرا زمانی و فراجر افیائی بودن مولانا را می توان در سراپای دفترهای جداگانه مثنوی معنوی، دیوان شمس [دیوان کبیر] و سایر آثار وی که برای بشر به ارث گذاشته شده است جست و چونمود. برای اثبات این ادعاسری می ز نیم به دیوان شمس تبریزی و قسمتی از غزل ماندگار و جاودانه «من بی خود و تو بی خود ما را که برد خانه؟» وی را به بازخوانی می گیریم که دلالت به جهانشمول بودن مولانا به مثابه یک آموزگار برای بشریت می نماید:

گفتم ز کجائی تو؟ تسخر زدو وگفت ای جان

نیمیم ز ترکستان نیمیم ز فرغانه

نیمیم ز آب و گل نیمیم ز جان و دل

نیمیم لب دریا نیمی همه دردانه

گفتم که رفیقی کن با من که منم خویش

گفتاکه بنشناسم من خویش ز بیگانه

بدون شرح و تبصره اضافی مولوی به صراحت می گوید که اندیشه او سرحدی را نمی شناسد و حتی درین قسمتی از غزل، او به داستان خلقت انسان [آب و گل] و [دردانه] بودن سرشت آدمی انسانی که به فضیلت رسیده باشد اشاره دارد. نکته دیگر قابل یاد آوری در مورد فرامرزی بودن اندیشه های مولانا این است که هرکسی، هر قومی چه تورک، چه تاجیک و یا دیگر گویندگان زبان فارسی به نحوی او را به خود نسبت می دهند که همه ره افسانه زدند. این عده افسانه پرور ناسیونالیست [ملت گرا] بدون آگاهی از جهان بینی مولانا حق و ناحق وی را به ساختارهای تباری خودی نسبت می دهند. البته از یک نگاه و رویکردی اظهار علایق این چینی اشکالی ندارد و به عکس یک گرایش قابل ستایش است ولی این که هر یک از این فرقه ها و گرایشاتی که در بالا از آن نام بردم سعی نماید حسب خودخواهی کوتاه بینانه ملی وی را مختص به خود بداند کار نادرست و غیر پسندیده انسانی به مفهوم جهانشمول آن می باشد.

مولانا در زمان و عصر خود این را بدرستی درک کرده بود که یکی از موانع برسر راه ترقی و پیشرفت بشر، مسأله دولت / تباری بوده است و ما به وضاحت این مطلب را در افاده های وی «نیمیم ز ترکستان نیمیم ز فرغانه...» در اینمورد مشاهده نمودیم و حتی جهان بینی مولانا را درینمورد می توان در بخش اول و دفتر اول مثنوی معنوی [نی نامه] استخراج نمود که وی در قسمتی از آن به وجه احسنی یاد آور می شود:

هرکسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

مولانا گسست خود را از قوم و قبیله در مراحل بعدی استحاله اندیشه هایش از خامی تا پختگی و بالاخره سوختن پروانه وار در پای شمع معشوقش [جانان] در دیوان کبیر در غزلی بدین مناسبت به صراحت اعلان نمود:

حاصل از این سه سخنم بیش نیست

سوختم و سوختم و سوختم

در ختام این موضوع سخنانی از پروفیسور مشهور فرانسوی هانری ماسه را که در جشن بازنشستگی این پروفیسور در دانشگاه سوربن فرانسه راجع به مولانا و ادبیات فارسی ارائه گردیده بود با خوانندگان شریک می سازم که می تواند یک نتیجه گیری خوبی در مورد جهانشمول بودن آموزه های مولانا باشد:

من عمرم را وقف ادبیات فارسی ... کردم ،

و برای این که به شما استادان و روشنفکران جهان بشناسانم که این ادبیات چیست،

چاره ای ندارم جز این که به مقایسه بپردازم ،

وبگویم که ادبیات فارسی بر چهار ستون اصلی استوار است:

فردوسی ، سعدی ، حافظ و مولانا

...

فردوسی ، هم سنگ و همتای هومر یونانی است

وبرتراز او...

سعدی ، آنتول فرانس فیلسوف را به یاد می آورد

ودانتراز او...

حافظ باگوتۀ المانی قابل قیاس است ،

که او خود را، شاگرد حافظ و زنده به نسیمی

که از جهان او به مشامش رسیده، می شمارد...

اما مولانا...

در جهان هیچ چهره ای را نیافتم ،

که بتوانم مولانا را به او تشبیه کنم ،

اویگانه است و یگانه باقی خواهد ماند،

اوقط شاعر نیست ،

بلکه بیشتر جامعه شناس است و به ویژه روانشناسی کامل،

که ذات بشر و خداوند را دقیق می شناسد ،

قدر او را بدانید و به وسیله او خود را و خدا را بشناسید...

و من اگر تا پایان عمرم دیگر حرفی نزنم ،

همین چندجمله برایم کافی است...

پایان